

آمیولاتس

خاکسمان اختراع دانشمندان ایرانی



پوریا عالمی

ما مردم ایران قدر چیزهایی را که داریم نمی‌دانیم و دایم غر می‌زنیم. مثلاً اگر الان می‌شنیدیم زاین برای جبران کمبود زمین توانسته روی پشت‌بام برج‌ها جالیز یا گندم‌زار راه بیندازد، می‌گفتیم وای خوش به حال زاینی‌ها چه مسوولان باهوش و باحالی دارند. در حالی که الان ما توانسته‌ایم آسمان را خاک کنیم. به‌خصوص خوزستان و ایلام و اینا را. بله. الان دانشمندان موفق شده‌اند آسمان را خاک کنند. که به این اختراع خاکسمان می‌گویند.

پیش‌بینی می‌شود دانشمندان جوان اگر بتوانند یک شخم حسابی هم بزنند، تا پایان امسال در خاکسمان ایران امکان کاشت چغندر و کدو فراهم شود. این ایده اولین‌بار توسط دکتر مهندس محمود احمدی‌نژاد مطرح و آغاز شد که هم‌اینک نیز ناچاراً در حال پیگیری است. تعدادی گفتند ببینید چه خاکی بر سروروی ما پاشیده. که یکی از مسوولان پاسخ داد: مگر نمی‌گویید شماها خاکی هستی؟ این هم خاک. در همین رابطه برخی شهروندان از خوشی نفسشان بالا نیامد و مشکل تنفسی گرفتند. که یکی از مسوولان گفت نگران نباشید، در مرحله بعدی آسمان را آسفالت خواهیم کرد. این خبر باعث شد آمبولانس‌چی که نمی‌دانست با توجه به خاکی که به سرش نشسته، چه خاکی به‌سر کند، به‌جای اینکه در افق کم شود، در غبارها کم شد و سرفه‌کنان پشت حصارها کم شد. فاتحه.

پیشنهاد فردا

• موسسه پرسش در ادامه‌ی درسگفتارهای ترم زمستان ۱۳۹۳ خود و در هفته‌ی چهارم بهمن‌ماه، سه‌درسگفتار را برگزار می‌کند. از روز شنبه ۲۵ بهمن‌ماه ساعت ۱۷ دو درسگفتار نقدوررسی «سرمايه» اثر کارل مارکس، جلد دوم با تدریس حسن مرتضوی و نیز «سورترالیسم در نقاشی و سینما» با تدریس مازیار اسلامی آغاز خواهند شد. همچنین روز چهارشنبه ۲۹ بهمن‌ماه ساعت ۱۷ فرهاد نیلی درسگفتار خود در این موسسه را با عنوان «اقتصاد فقر و غنا» برگزار می‌کند.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

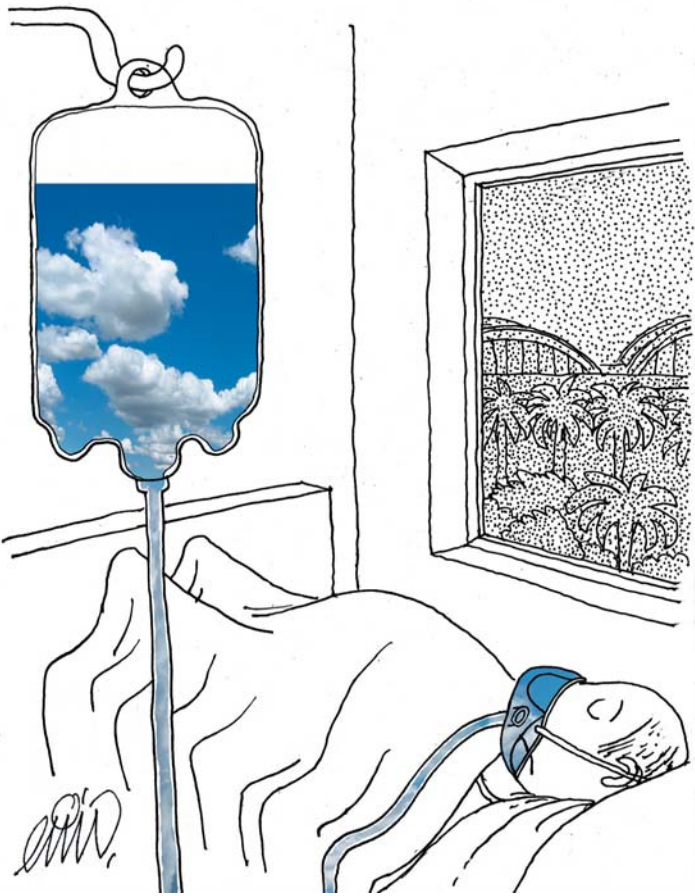
پنجشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۹۳ • ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۴۳۶ • ۱۲ فوریه ۲۰۱۵ • سال دوازدهم • شماره ۲۳۳۶ • ۲۰ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۱۹ • اذان مغرب ۱۸:۰۱ • اذان صبح فردا ۵:۲۹ • طلوع آفتاب ۶:۵۴

روزانه‌فردا

fardashargh@gmail.com

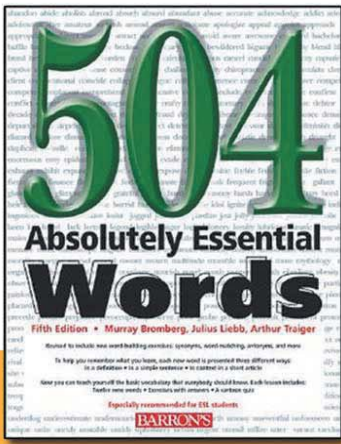
کارتون خواب

علی جهانشاهی



سمینار رایگان

یادگیری ۱۰۰۰ لغت در ۱۰ جلسه



بدون فراموشی

504 - 6300 - 0930

آموزش زبان انگلیسی با طنز و فنده

استاد طادی خالق مجموعه کتابهای 504

۲۴ و ۲۵ بهمن

پنج شنبه و جمعه – ساعت ۴ تا ۶ بعد ظهر

برای رزرو عدد ۱ را به ۳۰۰۰۸۴۱۵۰۴ ارسال کنید

خیابان انقلاب – نبش بهار جنوبی – جنب بانک تجارت – سالن اسوه

محمد شمس‌لنگردی



من اگرچه در جوانی دوره بازیگری دیده‌ام و عضو «کانون فیلم ایران» بودم و در کنار دوست قدیم جناب کاظم فرهادی فیلم کوتاهی هم ساختیم، ولی هرگز تصور نمی‌کردم خودم را بر پرده سینما ببینم. انگیزه اولیه‌ام از ورود به سینما و تئاتر (در سال‌های ۵۰ و سنین ۲۰ سالگی)، دیدن و آموختن «حس‌گیری» و شناخت «حس» برای پیشرفت شعرم بود، چراکه در نامه‌های نیما خوانده بودم شاعر برای آنکه از سنگ صحبت کند باید تبدیل به سنگ شود (نقل به مضمون). بعد از سینما دور شدم. تا سال ۸۸ که دوست شاعرم جناب رسول یونان من را برای بازی در

تصوری که تصویر شد

فیلم «فلامینگوی شماره ۱۳» دعوت کرد. به‌دلایلی دوست نداشتم وارد سینما شوم، اما شانس بزرگم این بود که کارگردان «فلامینگوی شماره ۱۳»، جوان فرهیخته دوست‌داشتنی و باپشتکار جناب حمید علیقلیان بود که مرا علاقه‌مند به ورود به سینما کرد. عوامل فیلم بعدی من نیز «پنج‌تایخ» دوست‌داشتنی و خوب بودند. تا رسید به فیلم «احتمال باران اسیدی» که به پیشنهاد جناب کامیوزیا پرتوی با آقای بهتاش صناعی‌ها کارگردان همین فیلم آشنا شدم و در این فیلم بازی کردم. از همان روزهای اول کار معلوم بود که ما در فیلم زیبایی مشغول بازی هستیم و این نکته را به بعضی از دوستان جوان که نگران کار بودند می‌گفتم. می‌دانستم فیلم متفاوتی در راه است، چراکه

پرسه

هوای اهواز به روایت مردمش



فکر می‌کردیم، ماسه‌ها از عراق و عربستان می‌آیند. در این شرایط باید مسوولان وارد عمل شوند و جلساتی را که می‌خواهند برای اهواز برگزار کنند، در همین شهر تشکیل دهند تا بدانند مردم اینجا در چه هوایی تنفس می‌کنند. حمایت استاندار خوزستان از اعتراضات مردمی نسبت به آلودگی هوا، تلاش شهروندان برای اطلاع‌رسانی و شنیدن صدای اهواز در اتاق‌های مسوولان تهرانی، همه‌وهمه گویی دست‌به‌دست هم داده تا این مشکل در همین سال ۹۳ با یک نتیجه قابل‌قبول برسد.

سعید برآبادی



مجری برنامه زنده صداوسیما به یک مدیر محیط‌زیستی که با تلفن دارد با برنامه گفت‌وگو می‌کند، می‌گوید: «آقای... شما که الان در اهواز تشریف ندارید چون صدایتان خیلی صاف و تمیز به گوش ما می‌رسد.» و بعد می‌خندد تا شوخی‌اش را مخاطبان تلویزیون هم متوجه شوند. اما هوای اهواز در یک هفته گذشته کارش از این شوخی‌ها گذشته. درست است که دیدن خلایق بازی با گردوخاک روی ماشین‌ها و پل معروف شهر، جذاب است اما دواي درد اهواز و گردوغبار معلق در هوایش چنین راهکارهایی نیست. فردین کورآوند، از شاعران جوان اهواز به «شرق» می‌گوید که اصلی‌ترین مطالبه مردمی این شهر، تشکیل یک کمیته بحران است: «به‌نظرم کارگروه نمی‌تواند مشکل اهواز را حل کند، ما به یک کمیته بحران خیلی قوی نیاز داریم که به‌صورت فوری و فوری با مساله ریزگردها و گردوغبار معلق در هوا برخورد کند.» لیلی میری، از دیگر شهروندان اهواز هم از حال‌وهوای دوشنبه این شهر می‌گوید و فاته‌ای که هوا برای تدارکات عید نوروز خوانده: «به سنت همیشگی، از نیمه بهمن‌ماه، خانه‌تکانی‌های نوروزی شروع می‌شود، امسال اما زنان خانه‌دار اهوازی هرچه رشته بودند پنبه

شد، خاک آمده و روی همه چیز را گرفته، حتی لای پتوهای توی گنجه هم خاک است، توی قوطی‌های چای خشک... هر جا که فکرش را بکنید!» نگرانی از موج غبار آنقدر فضای شهری اهواز را پر کرده که مردم در وایرها و واتس‌آپ‌ها و فیس‌بوک‌هایشان هم کار اطلاع‌رسانی را انجام می‌دهند. مریم اخلاقی، یکی از این کاربران می‌گوید که مشخص شده بخش عمده‌ای از ریزگردهای موجود در هوا از دشت‌شادگان و بیابان‌های خود خوزستان است بنابراین شرایط فرق کرده با زمانی که

پیشنهاد

درخواستی برای تماشای فوتبال زنان

من با اینکه سال‌هاست به‌طور حرفه‌ای ورزش‌های مختلف را دنبال می‌کنم اما تا به حال یکی، دوبار جز در دوران مدرسه، آن‌هم برای تماشای بازی والیبال نتوانسته‌ام به استادیوم بروم و البته یک‌بار هم سال‌ها پیش برای تماشای یک بازی تنیس به باشگاه انقلاب رفتم.

درک نمی‌کنم که چرا زن‌ها نباید برای تماشای مسابقات ورزشی به استادیوم‌ها بروند؟ تماشای یک مسابقه ورزشی و تشویق کردن یک تیم، همان‌قدر اهمیت دارد که خود ورزش کردن. مثل تاثیر موسیقی‌گوش‌دادن و کنسرت رفتن می‌ماند در ایجاد انگیزه و هیجان ما برای فراگیری موسیقی. من به‌شخصه هر وقت یک مسابقه دو یا دوچرخه‌سواری را تماشا می‌کنم، پر از انرژی و هیجان برای دویدن یا دوچرخه‌سواری می‌شوم. چطور از فراگیرشدن ورزش حرف می‌زنیم در شرایطی که زن‌ها هنوز اجازه ندارند برای تماشای مسابقات ورزشی به استادیوم‌ها بروند؟ امیدوارم روزی نه‌چندان دور، این امکان فراهم شود.

به امید حضور زنان در استادیوم‌های بزرگ

ویشکا آسایش: اینکه خانم‌ها هم بتوانند برای تماشای بازی تیم‌ملی فوتبال بانوان در مقابل ازبکستان به ورزشگاه بروند، اتفاق خیلی خوبی است اما این اتفاق به‌مراتب بهتر می‌شد اگر این امکان برای تماشای بازی در استادیومی مثل استادیوم آزادی به وجود می‌آمد. اینکه ما خانم‌ها امروز ساعت دو به باشگاه آزارات برویم و حضور همگانی‌مان، نماد یک حرکت جمعی، در توجه به دختران و زنان قهرمان ورزش کشورمان باشد، اتفاقی عالی است اما در باشگاه آزارات همیشه به‌روی خانم‌ها باز است و اینکه امروز ما برای تشویق یک بازی به آنجا برویم، فرصت عجیبی نیست که قبلاً در دسترس‌مان نبوده باشد.

باید شرایطی فراهم شود که زن‌ها بتوانند در یکی از استادیوم‌های اصلی حضور داشته باشند. خود

چراغ لیزری

خط آبی پهن

وارد اتوبوس یا مترو می‌شوند، از همان اول ایستادن را بر نشستن ترجیح می‌دهند. به همین دلیل است که وقتی شما سوار می‌شوی، ممکن است افراد ایستاده‌ای را ببینی در حالی که صندلی برای نشستن وجود دارد. در نتیجه، می‌توان لحظه‌ای را که در اتوبوس یا مترو باز می‌شود، پیش‌بینی کرد. اتوبوس‌ها که معمولاً صاف‌های منظمی دارند و افراد به‌ترتیب سوار می‌شوند. برای سوارشدن به مترو هم، کسی عجله‌ای ندارد. کسی تلاشی هم برای زودترنشستن نمی‌کند. مسافران یکی‌یکی و آرام وارد می‌شوند و گاهی از این همه آرامش، حوصله آدم سر می‌رود. اصلاً هم برایشان مهم نیست در ناگهان بسته شود و جا بمانند. مترو مونترال (برخلاف اتوبوس‌ها) چندان نو نیست و این به‌دلیل قدمتی است که دارد، اما وقتی به‌دلیل رفتار درست مسافران در آن احساس راحتی می‌کنی، این قدیمی‌بودن اصلاً به چشم نمی‌آید. انگار روی خط آبی پهن، روی خط آرامش سفر می‌کنی.

آرام است. تا این جای کار، چیز تازه‌ای نگفته‌ام. نکته مهم گفتنی‌ام به سطرهای آینده مرتبط می‌شود. مونترالی‌ها، مثل ما ایرانی‌ها، مردم کنجکاوی نیستند. یعنی اینطوری نیست که وقتی کسی وارد اتوبوس و مترو شود، همه بخواهند تا جدمشتمش را شناسایی کنند. کسی به دیگری زل نمی‌زند و تنها که نگاه کوچک ردوبدل می‌شود آن‌هم برای اینکه ببینند طرف مقابل آشناست یا نه. یعنی آدم‌های بی‌تفاوتی نیست به دوستانشان نیستند. اما نکته مهم‌تر این است که آنها، وقتی روی صندلی مترو یا اتوبوس نشسته‌اند، خودشان را به خواب نمی‌زنند تا جایشان را به پیرمرد، پیرزن یا فرد بیماری ندهند. وقتی می‌بینند کسی توان نشستن ندارد، خیلی راحت از روی صندلی‌شان بلند می‌شوند و می‌روند گوشه‌ای می‌ایستند تا فرد نیازمند، به‌سادگی و بدون اینکه احساس شرم کند، جایی برای نشستن داشته باشد. اما نکته جالب‌تر این است که بعضی از افراد، وقتی



سجاد صاحبان‌زند

امروز می‌خواهم درباره یکی از عادت‌های خوب مردم مونترال بنویسم؛ عادت خوبی که احتمالاً در شهرهای دیگر جهان هم قابل‌مشاهده است. اینجا با اینکه قیمت ماشین سواری و شخصی چندان گران نیست و هر کارمندی می‌تواند با قسط خیلی کم، ماشین خوب بخرد، اما تقریباً اغلب افراد از وسایل نقلیه‌عمومی استفاده می‌کنند، چون هم هزینه‌اش کمتر است و هم استفاده از آن راحت‌تر؛ یعنی ممکن است طرف به‌ترین ماشین را داشته باشد، اما تنها برای خریدهای هفتگی یا روزهای آخر هفته از آن استفاده کند. از طرفی، وسایل نقلیه‌عمومی هم چندان شلوغ نیستند و به‌جز ساعت‌های شلوغ روز، همیشه می‌توان در مترو و اتوبوس به‌سادگی جایی برای ایستادن یافت. در بسیاری از ساعت‌ها، جا برای نشستن هم هست. از طرف دیگر، کسی، دیگری را هل نمی‌دهد و همه چیز